

قصه گویی، شاهنامه خوانی و علی نامه خوانی

تیرماه سال گذشته دکتر امیدسالار در چهارمین کنفرانس سالانه نسخه‌های خطی اسلامی در کوئینز کالج دانشگاه کمبریج درباره شاهنامه سخنرانی کردند. من که عضو کمیته تصحیح و انتشار انجمن بین‌المللی نسخه‌های خطی اسلامی در کمبریج (TIMA) هستم، کوشیدم تا ایشان که محقق و مصحح پرکار و صاحب‌نظر در شاهنامه هستند، در این کنفرانس شرکت جویند و آراء و نظرات خود را در باب جایگاه و اهمیت شاهنامه بیان کنند. حضور محققانی امثال ایشان در این کنفرانس، موجب شده است که در زمینه‌های چهارگانه این انجمن (تصحیح و انتشار، فهرست‌نویسی، رقومی کردن و مرمت) کاردانی و تخصص و تجربه ایرانیان بیشتر جلوه کند و مورد توجه قرار گیرد. به لحاظ اهمیت و ارزشمندی مقاله و مباحثی که ایشان به اختصار در این کنفرانس ارائه کردند، از ایشان خواستم اجازه فرمایند متن کامل مقاله‌شان را به همراه متن انگلیسی آن به عنوان یکی از ضمایم آینه میراث منتشر کنیم.

در سال‌های اخیر یکی از دلمشغولی‌های من تحقیق درباره تاریخ غناء و موسیقی در سده‌های نخستین فرهنگ اسلامی بوده است. وقتی شرح حال نصر بن حارث را که از معارضان و مخالفان پیامبر اسلام (ص) بود بررسی می‌کردم، دیدم که او یکی از

کسانی بوده که به حرفه نَخَاسی و برده‌فروشی و خرید و فروش کنیزکان خواننده و نوازنده اشتغال داشته و خود نیز در نواختن عود مهارتی کسب کرده بوده و گاه قصه‌خوانی هم می‌کرده است. پس از خواندن مقاله دکتر امیدسالار این سؤال برایم مطرح شد که آیا اصولاً قصه‌خوانی در آن زمان به صورت نقالی یعنی منظوم و همراه با موسیقی بوده یا نه؟ برای پاسخ به این سؤال مطلب ذیل را به عنوان «برائت استهلال» و درآمدی بر مقاله ارزشمند دکتر امیدسالار تقدیم می‌کنم.

شعر و موسیقی و قصه‌خوانی و شطرنج و امثال اینها، سرگرمی‌هایی بوده‌اند که همواره بشر اوقات فراغت خود را با آن بسر می‌کرده است. در ایران باستان هنر موسیقی بیش از هر چیز دیگر در دربار شاهان رواج داشت و نوازندگان و خوانندگان از جاه و مقام خاصی برخوردار بودند. در این میان قصه‌خوانی در کنار نوازندگی رواج داشت. در کتاب خسرو قبادان و ریدک (ریتک) به این هنر اشاره شده است. «به چنگ و ون، بریط، تنبور، کونار و هر سرود و چکامه و تپواژ گفتن (قصه‌خوانی) استاد مردند.»^۱ ماری بویس (Mary Boyce) هم در تحقیقات خود به این مطلب اشاره می‌کند و می‌گوید: گوسانها (Gosan) نوازندگان دوران اشکانیان، اشعار حماسی خود را با آهنگ برای شاهان اجرا می‌کردند.^۲

با این حال قصه‌گویان و آوازخوانان دو گروه هنری مستقل بودند. ولی بعید نبوده که این قصه‌ها را در قالب منظومه‌های آهنگین می‌خواندند تا تأثیر فرح‌بخش آن در شنونده بیشتر باشد. درباره تاریخچه قصه‌خوانی، محمد بن اسحاق ندیم، مشهور به ابن ندیم در الفهرست چنین آورده است:^۳

فارسیان اول، تصنیف‌کنندگان اولین افسانه بودند که از زبان حیوانات به صورت کتاب درآوردند. سپس اشکانیان و پس آنها عربها که به آن افسانه‌ها شاخ و برگ دادند و کتابها تألیف کردند. اولین کتابی که تألیف کردند، کتاب هزار افسانه بود. البته صحیحتر آن است که اول کسی که با افسانه شب زنده‌داری کرد، اسکندر (مقدونی) بود که گروهی را می‌گماشت که برایش افسانه‌سرایی کنند.

به گفته ابن ندیم عرب‌ها افسانه‌های کهن ایرانی را به فرهنگ عربی وارد کردند ولی این مطلب ظاهراً اندکی قبل از دوران اسلامی و سپس در عصر ترجمه در دوران هارون و مأمون گسترش بیشتری یافت. زیرا «قصه‌های رایج در عصر جاهلی همان افسانه‌های کهن اقوام سامی و یهود و عاد و ثمود بود که قرآن از آن به اساطیر

الاولین^۴ تعبیر می‌کند که در شب‌های مخصوص به نام ایام‌العرب می‌خواندند و بیشتر این افسانه‌ها هم حماسه‌های عرب بود^۵ تا روحیهٔ جنگاوری عرب را که همیشه با تفاخر و برتری‌طلبی قبیلگی آمیخته بود حفظ کنند.

از حکایت زندگی نضر بن حارث دانسته می‌شود که او برای رونق بخشیدن به کسب و تجارت خود راه‌های جدید را تجربه می‌کرد. با برده‌فروشی تجارت می‌کرد و به حیره و ایران سفر می‌نمود. در سفرهایی که به دربار خسرو پرویز در حیره داشت، از هنرمندان ایرانی عود نوازی را فراگرفت.^۶ افسانه‌های رستم و اسفندیار را که در دربار خسرو پرویز رایج بود به خوبی به یاد می‌سپرد و با خود به سرزمین حجاز به ارمغان می‌برد.^۷ او کنیزکان خود را نوازندگی و خوانندگی می‌آموخت. شب‌های عرب را با قصه‌گویی‌های خود و شاید همراه با عودنوازی پرجاذبه کرده بود. البته در این مورد اخیر سندی در دست نیست، لیکن با توجه به اینکه او همواره مردم را به جلسات قصه‌خوانی خود دعوت می‌کرد، چنین به نظر می‌رسد که قصه‌های کهن ایرانی را به زبان عربی با نواختن عود، آهنگین و جذاب‌تر می‌کرد. او همراه با ابوسفیان و ابوجهل از سران مشرکین در معارضه با اسلام از هیچ کاری دریغ نمی‌کرد. در این دوران شعر و موسیقی و قصه‌گویی تبدیل به ابزار سیاسی برای مقابله با دعوت نبوی شد، تا جایی که کنیزکان او در کمین افراد می‌نشستند و سد راه کسانی که قصد اسلام آوردن داشتند، می‌شدند و آنان را دعوت به مجالس شراب و رقص و آواز می‌کردند.^۸

در روایت دیگر آمده که نضر برای بازار گرمی و تبلیغات کار خود اعلام می‌کرد که:

آنچه محمد می‌گوید همان قصه‌های عاد و ثمود است که بارها شنیده‌اید و حرف تازه‌ای ندارد و من قصه‌های شیرین و جدید از رستم و اسفندیار را برایتان می‌خوانم که لذت‌بخش‌تر و شنیدنی‌تر است.^۹

او می‌دانست که قصه‌های قرآنی برای سرگرمی و پرکردن اوقات فراغت نیست بلکه برای درس و پند و عبرت گرفتن و هدایت به نیکی‌ها و سعادت بشر است، ولی منافع و مصالح سیاسی او اقتضا می‌کرد که از حربهٔ پرجاذبهٔ موسیقی و قصه‌خوانی استفاده کرده، مردم را به سوی خود جذب و از گرایش به توحید منع کند. این اعمال و رفتار زشت او باعث شد تا چندین آیه دربارهٔ او و تقبیح کردار او نازل شود. تمام

مفسران شیعه و سنی تصریح کرده‌اند که آیه کریمه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾^{۱۰} در شأن او نازل شده است.

بنابراین ماهیت و ساختار هر هنری اعم از شعر و موسیقی و قصه‌خوانی و غیر اینها، در هر برهه‌ای از زمان تابع شرایط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی عصر خویش است؛ گاه در پاسخ به تقاضای مردم، شکل و رنگ مردمی می‌گیرد و گاه در برآوردن نیازهای حاکمان و شاهان تبدیل به ابزاری برای عیش و عشرت یا حربه‌ای برای سرکوب مخالفان و معارضان می‌گردد.

در دوره اسلامی قرآن با بیان ﴿نَحْنُ نَقُصُّ أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾^{۱۱} اساس توحید و یکتاپرستی را شعار خود ساخت. قصه‌های قرآنی خیال‌پردازی و افسانه‌سرایی نبود بلکه واقعیاتی تاریخی بود تا مردم از آن درس زندگی بیاموزند. با استقرار دین حنیف اسلام و گرویدن گروهی از اهل کتاب از مسیحی و یهودی و زرتشتی به اسلام، قصه‌خوانی در رنگ و رویی دیگر در دوره اسلامی رونق گرفت. به گفته ابوهلال عسکری اولین کسی که در دوره اسلامی قصه‌خوانی را پیشه کرد، تمیم‌الداری نصرانی بود.^{۱۲}

کعب‌الاحبار یهودی هم قصه‌خوانی را پی گرفت. خبر این قصه‌خوانی‌ها به پیامبر اسلام (ص) رسید. ایشان فرمودند: «ان بنی اسرائیل لما قَصَّوا هَلْکُوا». یعنی قوم بنی اسرائیل وقتی قصه‌خوانی (باطل و خرافی) را (اساس کار و سرگرمی خود) کردند هلاک شدند. گفته‌اند: وقتی کعب این حدیث را شنید، قصه‌گویی را ترک کرد. این افراد شاخ و برگ‌هایی به قصه‌های قرآنی می‌دادند و آنچه از تورات و تلمود می‌دانستند با آب و تاب بیشتر برای مردم تعریف می‌کردند. بسیاری از اسرائیلیات از این طریق در تفسیر آیات قرآن راه یافت.^{۱۳}

در عصر رسالت گزارشی از افسانه‌های ایرانی رستم و اسفندیار دیده نمی‌شود؛ زیرا قصص الانبیاءخوانی جای اساطیر الاولین و قصه‌های حماسی عربی و ایرانی را که در ایام‌العرب می‌خواندند گرفته بود.

ظاهراً قصه‌خوانی که در مساجد رایج بود^{۱۴} و عده‌ای از آن کسب درآمد می‌کردند، نقل همان قصه‌های قرآنی بود که نهی نمی‌شد.^{۱۵} و گویا نهی متوجه کسانی بود که در قصه‌های خود، پیشگویی دروغ می‌کردند^{۱۶} یا مردم را سرکیسه می‌کردند

«و كانوا يستأصلون اموال الناس بالكلام»^{۱۷}.

در اینکه قصه‌خوانی در عصر اموی و عباسی در سده‌های دوم و سوم چگونه بوده و چه قصه‌هایی رایج بوده اطلاعات دقیقی به دست نیامد. جاحظ (۲۵۵ هـ) می‌گوید: قصه‌خوانان قصه‌های خود را با کلمات مسجع می‌خواندند.^{۱۸} ابن جوزی هم این نکته را تأیید کرده که برخی قصه‌گویان آهنگین قصه می‌گفتند به طوری که مشابهت به غناء پیدا می‌کرد و گاه با کف زدن همراه بود. ابن حجر می‌گوید: صالح قاص صوتی حزین داشت.^{۱۹} طرسوسی (حدود ۵۲۰ هـ ق) می‌نویسد: مالک بن انس قصه‌خوانی در مساجد را بدعت می‌دانست و می‌افزاید: روزی عبدالله بن عمر از مسجد بیرون آمد. از او سؤال کردند که چرا بیرون می‌روی؟ در جواب گفت: «ما اخرجنی الا صوت قاصکم هذا».

صوت در ادبیات عرب به معنای لحن و آهنگ هم به کار رفته است و در الاغانی ابوالفرج اصفهانی اکثراً به معنای آهنگ است. از این رو می‌توان احتمال داد که حتی قصه‌های رایج آن زمان هم گاه آهنگین و ملحن بوده است.^{۲۰}

اما در دوره امویان شعر و موسیقی و قصه و غیره تابع امیال حاکمان و خلفای اموی بوده. بازار اشعار عمر بن ابی ربیع و خوانندگان بسیار رونق گرفته و مانند عصر جاهلی، هنر ابزار سیاسی برای کوبیدن مخالفان و پیروان واقعی دین اسلام بود.^{۲۱}

در دوران عباسی دو مکتب فقهی و کلامی شیعه و سنی در برابر هم جبهه‌گیری کردند که هر کدام پیروان خود را داشت. شیعیان مناقب علی (علیه السلام) و آل علی را می‌گفتند و سنیان برای خلفای سه‌گانه و چهارگانه مذاهب خود فضائل خوانی می‌کردند. نوشتن کتب مناقب علی بن ابی طالب (علیه السلام) رواج یافته بود. حتی پیش‌تر از آن بعضی از علمای اهل سنت، کتاب‌هایی را درباره مناقب امیرالمؤمنین نوشته‌اند؛ از آن جمله است: کتاب فضایل علی (ع) ابوجعفر اسکافی (۲۴۰ هـ)، ابوسعید حصری صوفی،^{۲۲} مناقب علی بن ابی طالب، ابن المغازی شافعی (۴۸۳ ق). مناقب علی بن ابی طالب، الموفق بن احمد الخوارزمی الحنفی (۵۶۸ ق). القول الجلی فی مناقب علی حافظ جلال‌الدین سیوطی. کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب صدرالدین گنجی شافعی. اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب ابن الجزری و

مطالب السَّوول فی مناقب آل الرسول حافظ محمد بن طلحه شافعی.^{۲۳}
مداحان و شاعران شیعی مانند کُمیت اَسدی و کُثیر و فَرزدَق و ... به رغم خفقان اموی و عباسی مناقب‌خوانی را در نهران و عیان ادامه می‌دادند.^{۲۴}

عبدالجلیل قزوینی در کتاب *التقص* به ایرادهای نویسنده کتاب *فضائح الروافض* در این باره پاسخ می‌گوید. از نوشته صاحب *فضائح* که گفته: در بازارها مناقب-خوانان گنده‌دهن را فرا داشته‌اند که منقبت امیرالمؤمنین خوانند و قصیده‌های بنان رافضی خوانند،^{۲۵} معلوم می‌شود در قرن سوم و چهارم هم منقبت‌خوانی و قصه‌هایی که بنان شیعی در وصف جنگاوربهای امام علی (ع) می‌گفته، رواج داشته است. نیز از پاسخ عبدالجلیل به مؤلف *فضائح الروافض* دانسته می‌شود که در مقابل، اهل سنت هم برای خلفای خود فضائل‌خوانی می‌کردند و حتی برای سرگرم کردن مردم از داستان‌های رستم و اسفندیار سود می‌جستند. عبدالجلیل می‌نویسد:^{۲۶}

و چنانست که متعصبان بنی امیه و مروانیان بعد از قتل حسین (ع) با فضیلت و منقبت علی طاقت نمی‌داشتند و جماعتی خارجیان و گروهی بددینان را به هم جمع کردند تا مغزهای دروغ و حکایات بی اصل وضع کردند در حق رستم و سهراب و اسفندیار و خوانندگان را در مربعات اسواق (چهارسوی بازارها) متمکن کردند تا می‌خوانند تا رد باشد بر شجاعت و فضل امیرالمؤمنین و هنوز این بدعت باقی مانده است.

از این تعریض عبدالجلیل می‌توان حدس زد که در آن ایام میان مردم ایران شاهنامه‌خوانی رواج یافته بوده و هرچند او فردوسی را در رأس شاعران شیعه در کتاب خود ذکر می‌کند،^{۲۷} ولی بدین وسیله گلایه‌ای هم از او دارد و ظاهراً می‌خواهد بگوید که: این ایام که گروهی با فضائل‌خوانی‌های خود برای خلفا، به مقابله با مناقب‌خوانی‌ها برخاسته‌اند، چرا فردوسی که شاعری شیعی است دست به تألیف کتاب *شاهنامه* زده و به اصطلاح امروز آب به آسیای دشمن ریخته است.

از مقدمه *شاهنامه* ابومنصوری برمی‌آید که شاهنامه‌خوانی پیش از گردآوری *شاهنامه* توسط فردوسی میان گروه‌های مختلف مردم از «دهقانان و فرزندگان و جهاندیدگان» رواج داشته است.^{۲۸} بنابراین به نظر می‌رسد در سده‌های سوم به بعد، دوران قصص‌الانبیاءخوانی جای خود را به مناقب‌خوانی امیر مؤمنان علی (ع) و فضائل‌خوانی خلفای اهل سنت داده بود و از سویی در کنار این دو کار خواندن داستان‌های رستم و اسفندیار هم میان عامه مردم رواج داشته است. از انتقاد

عبدالجلیل به گروهی (من جمله فردوسی) برمی آید که ظاهراً شاهنامه خوانی، نوعی اقدام در مقابل مناقب خوانی تلقی می شده است. زیرا عبدالجلیل با اینکه درباره فردوسی می گوید که وی «در شاهنامه چند موضع به اعتقاد خود اشارت کرده است،^{۲۹} بلافاصله نام ۲۳ نفر از شاعران شیعی را ذکر می کند که در دیوان های خود مناقب علی و آل علی را ذکر کرده اند.^{۳۰} و با نقل یک رباعی از «شاعر پارسیان»^{۳۱} که نیافتیم مقصود او کیست، انتقاد خود را بیان می کند:

چند برخوانی ز شهنامه حدیث روستم

در جمل بُدُ مرد کو چون روستم جمال داشت

جمله مقتول آمدند از ذوالفقار میر دین

ز آنکه بارنده بر ایشان ذوالفقار آجال داشت

سوزنی سمرقندی (۵۶۲ ق) اشاره می کند که گروهی مناقب نامه را کتاب خود می کرده اند و می گوید:

چون مناقب نامه آل علی دفتر کنند نام او چون فاتحه آغاز آن دفتر کنند
نیز از *التقص* درمی یابیم که قصیده های شاعری شیعی به نام «بنان» که در مدح و منقبت امیرالمؤمنین (ع) بوده بین مردم رواج چشمگیری داشته است و نمی دانیم آیا او با «ربیع» سراینده منظومه شیعی *علی نامه* هم ارتباط داشته یا او همان ربیع بوده یا نه. ربیع *علی نامه* را در سال ۴۸۲ ق سروده است. وی درباره نام این کتاب می گوید:^{۳۲}

مرین قصّه را این سراینده مرد ز مهر دل خود علی نامه کرد

و در نقد فردوسی و نکوهش او که عمر و وقت خود را در سرودن اشعار به تعبیر او بی پایه صرف کرده است می گوید:

اگر چند شهنامه نغز و خوش است ز مغز دروغ است از آن دلکش است^{۳۳}

سخن هرچ گویی براندازه گوی به راه دروغ و خیانت میوی^{۳۴}

گویا فردوسی، شاهنامه را در ایامی سروده است که اصلاً از یک شاعر شیعی انتظار چنین کاری نمی رفته و برعکس چون مناقب خوانی نوعی مبارزه سیاسی علیه دستگاه حاکم عباسی و ترکان سنی مذهب حاکم به شمار می رفته و به همین دلیل به هر کدام از شاعران و سخنسرایان شیعی که دست می یافتند، از آزار و شکنجه و

قتل آنان دریغ نداشتند، چنانکه «زبان بوطالب مناقبی را از کام بیرون کشیدند»^{۳۵} و به قول دکتر شفیعی کدکنی:^{۳۶}

با وجود دشمنی‌هایی که در طول تاریخ تا عصر تیموری نسبت به ادبیات مناقب‌خوانی وجود داشته است، همین یک نسخه هم که از *علی‌نامه* باقی مانده است، از غنایم روزگار باید به حساب آید.

بنابراین در این دوران یعنی سده‌های چهارم و پنجم و ششم، به نظر برخی از شیعیان شاهنامه‌خوانی نوعی انحراف اذهان عمومی از مناقب‌خوانی به شمار می‌رفت. از فردوسی این شاعر برجسته شیعی به زعم عبدالجلیل قزوینی و ربیع و شاید بنان و غیرهم توقع نمی‌رفت که در این شرایط دست به تألیف *شاهنامه* بزند. در این میان گروهی از شاعران به یاری فردوسی شتافتند و کار او را تحسین نمودند. ازرقی از جمله شاعرانی است که ارزش کار و شعر او را به هنر و ذوق و استعداد شاعری می‌داند نه داستان‌های او:^{۳۷}

از قصص‌هایی که در شاهنامه پیدا کرده‌اند

نظم فردوسی به کار آید نه رزم هفت خان

پیرامون این نکته ابهامات و سؤالات بسیاری موجود است. آیا فردوسی با این کار یا ضمن این کار، فرهنگ حماسی شیعی را که اساس و پایه آن ظلم‌ستیزی و قیام در برابر جباران و غاصبان و متجاوزان است تبلیغ نکرد؟ برای پاسخ به این سؤال بهتر است *شاهنامه* را بیشتر مطالعه کنیم و لازم است عصر فردوسی و شرایط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی او را دقیق‌تر بررسییم تا انگیزه‌های او را در تدوین چنین اثر جاودانه‌ای دریابیم. در این صورت به نظر نمی‌رسد انگیزه او چندان تعارضی با انگیزه‌های مناقب‌خوانان داشته باشد. پس *شاهنامه* چیست؟

شاهنامه را بالاتر از شاهکار ادبی یک ملت، بلکه جزو شاهکارهای جهانی و بزرگ‌ترین حماسه عالم و از مواریت جاودانی بشر شمرده‌اند. از شعر حافظ زمزمه مستی جویباران بهاری به گوش می‌رسد و از سخن فردوسی غریو و غرش امواج اقیانوس بیکران^{۳۸} زیرا *شاهنامه* داستان پیکار نیکی و بدی، روشنائی و تاریکی، داد و ستم، آزادی و بندگی و ایران و دشمنان ایران است. سراسر *شاهنامه* ستایش فضیلت و خرد و دانش و راستی و نیکی و آزادگی و جوانمردی و دلیری و

داد و دهش و عشق به ایران و انسانیت و بیزاری از بداندیشی و بدکاری و خشم و آز و غرور و ستم و دروغ و زبونی و تسلیم و نابخردی است.^{۳۹}

شاهنامه نماد مبارزه با ظلم و بیداد در تاریخ بشر شده است. شمس‌الدین سامی از نویسندگان مبارز آلبنانی نمایشنامه‌ای تحت عنوان کاوه در باب داستان قیام ایرانیان بر ضد ضحاک نوشت که در استانبول در سال ۱۲۹۳ چاپ شد و دستگاه حکومت سلطان عبدالحمید از خوف قیام مردم، جلوی اجرای آن را گرفت و سامی را تبعید کرد. وقتی که در ۹۰۰ سال بعد از فردوسی اندیشه‌های او را در امپراطوری عثمانی نمی‌توانند تحمل کنند، طبیعی است که در ایران عصر خود فردوسی، ستمگران خودی و بیدادگران عباسی نیز نمی‌توانستند شاهنامه را تحمل کنند.^{۴۰}

این‌که در کتب تاریخ عصر فردوسی چون تاریخ بیهقی، زین‌الخبار و تاریخ یمینی اثری و خبری از فردوسی و شاهنامه نیست و این‌که قدیمی‌ترین نسخه خطی آن دویست سال پس از عصر شاعر نوشته شده است، نشان از مغضوب بودن او و اثرش دارد. حتی مختاری غزنوی شهریارنامه‌اش را به تقلید از شاهنامه نوشته و بخش‌هایی را هم از او نقل کرده، ولی اشاره‌ای به خود او نکرده است. این دشمنی در دستگاه سلجوقی هم وجود داشته چنانکه معزی در قصیده‌ی مدح ملک‌شاه فردوسی را نکوهش می‌کند.^{۴۱} اما علیرغم اینکه دستگاه حکومت از ترویج شاهنامه بیم داشت، به گزارش صاحب‌التقص شاهنامه‌خوانی میان عامه مردم رواج یافته بود.^{۴۲} شاهان به شاعران زر و زیور می‌دادند که مدح و ستایش آنان گویند نه اینکه داستان رستم و سهراب بسرایند، امیر غزنین محمودنامه می‌خواست نه شاهنامه،^{۴۳} و حتی در روایتی که مؤلف تاریخ سیستان نقل می‌کند که سلطان محمود گفت هزار رستم در میان لشکریان من است و فردوسی به او جواب داد:^{۴۴}

جهان آفرین تا جهان آفرید سواری چو رستم نیامد پدید

زیرا وی رستم را نماد قهرمان آرمانی ایرانی و مجموعه فضایل انسانی و مظهر ستم‌ستیزی و دادگری می‌دانست. فردوسی کاخ بلند شاهنامه را به عنوان مجموعه‌ای از زبان و فرهنگ و تاریخ و آداب و رسوم و سنن ملی و خاطرات روزگاران سرافرازی ایران و ایرانیان و به صورت سدی ناشکستی در برابر سیل بلای دشمنان ایران برافراشت. تا کابوس خلافت عربی بغداد بر این سرزمین سایه افکنده بود حکام

به ظاهر مستقل دست‌نشانده آن روی خوشی به شاهنامه نشان نمی‌دادند.^{۴۵}
خود فردوسی در جای جای شاهنامه از وضع حاکمیت زمانه گلایه می‌کند:
شود خوار هرکس که بود ارجمند فرومایه را بخت گردد بلند
حکایت ضحاک را می‌آورد تا اعلام کند که در این دوران، خرد و اندیشه جوانان
این سرزمین مورد هدف ستمگران حاکم است:^{۴۶}
نهان گشت کردار فرزندگان پراکنده شد کام دیوانگان
هنر خوار شد جادوی ارجمند نهان راستی آشکارا گزند
بنابراین می‌توان شرایط اجتماعی و سیاسی عصر فردوسی را در عناصر ذیل
خلاصه کرد:

۱. حاکمیت ظالمانه عباسیان.
 ۲. غارت و تاراج اموال مردم به بهانه جزیه و خراج.
 ۳. رواج تعصبات نژادی و برتری طلبی قومی عرب.
 ۴. شکنجه و کشتار مخالفان و معارضان حکومت به بهانه قرمطی، رافضی و زندیق بودن.
 ۵. ترکتازی‌های پیاپی متجاوزان و براندازی دودمان سامانیان.
 ۶. ظهور قیام‌های مردمی چون بابک و مازیار و زیدیه.
- در این دوران غیرت شاعران شیعی چون کسائی مروزی به جوش آمد و قصاید تندی علیه حکومت سرودند. ناصر خسرو علیه بی‌عدالتی‌ها برخاست و به همین خاطر آواره و در به در شد.
- در این شرایط بود که فردوسی با درک وضع موجود با سلاح هنر و ادب که از هر تیغی برآن‌تر است، و با لحن و آهنگی حماسی که خاص دلیران و جنگاوران است، وارد میدان مبارزه شد. اگر صریح و بی‌پروا لب می‌گشود که همچون بوطالب مناقبی زبان از کامش به در می‌کردند. لذا با شگردی دیگر و با استفاده از داستان‌های رستم و سهراب و اسفندیار و البته این بار با قصد و انگیزه‌ای متفاوت قلم به دست گرفت. شاعری شیعی که ادبیاتی جدید را با قدرت حیرت‌انگیز هنر سخنسرایی خود خلق کرد. او را می‌توان به حق خالق این ژانر ادبی منحصر به فرد نامید. فردوسی شیعه‌ای معتقد بود که با ذائقه ایرانی، یک افسانه ملی را تبدیل به

یک حماسه ملی کرد و رستم را محبوب شیعیان مؤمن و معتقد ساخت. از سوی دیگر معاصران او که بقای خود را در تملق شاهان می‌دانستند، برای توجیه اشعار ریاکارانه خود، فردوسی را نکوهش می‌کردند. امیر معزی نیشابوری از این دسته است:^{۴۷}

گفت فردوسی به شهنامه درون چونانکه خواست

قصه‌های پرعجایب فتحهای پرعبر

گرچه او از روستم گفته ست بسیاری دروغ

گفته ما راست است از پادشاه نامور

شیعه بودن فردوسی هم موجب دردسر او شده بود. حاکم طبرستان از او خواست که مدح سلطان محمود گوید تا سلطان از او خشنود گردد و دست از مدح و مهر نبی (ص) و علی (ع) بردارد و داستان منع دفن او در گورستان شهر هم مشهور است.^{۴۸} بدیهی است که علت تمام این مخالفت‌ها و نکوهش‌ها و حسادت‌ها، دلیلی بر عظمت و بزرگی شاهنامه و فرزاندگی فردوسی است؛ شاعر شیعه‌ای که اثری هنری و حکمی و اخلاقی و حماسی را خلق کرده و در قالب افسانه‌های کهن، واقعیات جامعه خود را تبیین نمود.

چندی بعد حمدالله مستوفی (سده ۷ ق) *ظفرنامه* را در باب فتوحات و غزوات پیامبر (ص) و علی (ع) به نظم کشید و در عین حال شاهنامه را هم با نسخ زمان خود مقابله و استنساخ کرد و گویا برای اینکه مورد نکوهش قرار نگیرد:^{۴۹}

وگر چند فردوسی پره‌نر	سخن گفته بُد تا زمان عمر
ولیکن چو از سیدالمرسلین	نگفت ایچ حالی ز مهر و ز کین
چو در هر دو عالم شد او مقتدا	بدو کردن اولی بود ابتدا
ز بهر تیمن ز سید سخن	نخستین فگندم در این نامه بُن
ز فردوسی ارچند کردم گذر	نکوهش نیابم ز دانا مگر
که چون کار سید به نظم آورم	به هر دو سرا از آن سخن برخوردارم

سپس حسام‌الدین خوسفی (۸۷۵ هـ) *خاوران‌نامه* را به نظم درآورد اما در کتاب خود او قهرمانانی را که نام‌های ایرانی همچون گشتاسب، گیو، پیروز، فربرز و

جمشید داشتند در برابر سپاه علی (ع) قرار داده است. در این نوع ادبیات داستانی در واقع اسلام در برابر دین زرتشت قرار داده می‌شود، چنانکه صاحب حمزه‌نامه هم به همین راه رفته است.

از قرن هشتم به بعد هم شاهد تألیف منظومه‌هایی در سبک و اسلوب شعری شاهنامه با دیدگاه‌های شیعی هستیم. شیخ حسن کاشی (بعد از ۷۰۸ ق) تاریخ زندگانی پیامبر اکرم (ص) را در کتاب تاریخ محمدی به نظم کشید و شاهنامه را «قصه مجاز» نامید^{۵۰} و از مؤمنان خواست روایات و اخبار پیامبر اکرم (ص) و خاندان طاهرین (ع) در کتاب او را بخوانند:

ای پسر قصه مجاز مخوان الحذر الحذر ز خواندن آن...

نیز مدح علی و فرزندان هست بسیار روز و شب می‌خوان

از این دست آثار برمی‌آید که شرایط فرهنگی جامعه آن روزگار به گونه‌ای بوده است که گروهی درصدد بودند تا شاهنامه را نوعی ضدیت با اسلام جلوه دهند. این طرز تفکر در واقع ادامه همان نگرش جاهلی کسانی چون نضر بن حارث بود تا با استفاده ابزاری از افسانه‌های کهن ایرانی فرهنگ ایرانی را در مواجهه با فرهنگ اسلامی قرار دهند و این سیاستی بود که در دوره اموی و عباسی هم پیگیری شد. سیاست امویان و عباسیان این بود که برتری عرب را بر ایرانی‌ها مبتنی بر احساسات نژادپرستی و عروبیّت جاهلی، ترویج و تبلیغ کنند.

اما از دیرباز کوشش‌هایی برای در امان نگه داشتن روایات کهن ایرانی صورت گرفته است.^{۵۱} این تلاش‌ها برای حرمت نهادن و حفظ روابط ملی و مذهبی در فرهنگ اصیل ایران و اسلام بوده است. از این اقدامات دانسته می‌شود که همواره گروهی درصدد ایجاد تفرقه بین عنصر ایرانی و فرهنگ اسلامی و در مقابل گروهی نیز درصدد ایجاد وحدت و پیوستگی میان این دو بوده‌اند. طرسوسی از نویسندگان قرن ششم کتاب د/ر/ب/نامه را نوشت که در آن اسکندر پسر داراب به رسالت پیامبر اسلام (ص) شهادت می‌دهد و حتی به هندوستان می‌رود تا دین اسلام را تبلیغ کند.^{۵۲} اختلاط عناصر ملی و مذهبی را در پیوستگی رستم و امام علی (ع) به وضوح می‌توان دید.

فرخی سیستانی (۴۲۹ ق) در مدح محمد بن محمود او را چنین توصیف کرده

است: ۵۳

به حرب کردن و پیروز گشتن اندر حرب برادر علی و یار رستم دستان انوری (۵۸۳ هـ) هم این آمیختگی و پیوستگی را در چند جای دیوان خود آورده است.

به روز جنگ با دستان رستم به پیش خصم با پیکار حیدر و خاقانی شروانی (۵۷۱ هـ) می‌گوید: ۵۴
حیدر آتش سنان آمد به رزم رستم آرش کمان آمد به رزم مولوی هم در دیوان کبیر آورده است: ۵۵

زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا و رستم دستانم آرزوست در عصر صفوی که تشیع رو به گسترش نهاد، تألیف آثار شیعی در تمام زمینه‌ها رواج بسیار یافت. میرزا رفیعا تحت تأثیر فردوسی بسیاری از ترکیبات شاهنامه را به اقتضای ماهیت قهرمان منظومه خود یعنی علی (ع) تبدیل به تعابیر اسلامی کرد و مثلاً شیر ژیان را به شیر خدا تبدیل نمود. در این دوران منظومه‌ها و آثار دیگری در جهت تبیین این پیوستگی ملی و مذهبی در سبک و اسلوب دیگر ظهور کرد. داستان عامیانه کشتی گرفتن رستم با امام علی (ع) و شکست وی به دست آن حضرت و سپس شیعه شدن او در منظومه رستم‌نامه گزارش شده است.

این بود گذری بر سیر شاهنامه‌خوانی از پیش از اسلام تا عصر صفوی و با توجه به نگره‌های متفاوتی که در طول تاریخ نسبت به آن وجود داشته است و دانستیم که چگونه در گذر زمان توجه به شاهنامه فزونی گرفته و بیش از هر زمان اهمیت و جایگاه رفیع این کتاب که بزرگ‌ترین سند ملی ما ایرانیان است، شناخته شده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. متنهای پهلوی، برگ ۲۸ بند ۱۳.
۲. به نقل از «تحول نقالی و قصه‌خوانی، تربیت قصه‌خوانان و طومارهای نقالی»، ایران‌نامه، سال نهم.
۳. الفهرست، ص ۵۳۹.
۴. احقاف، ۱۱۴.
۵. المنصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام ۳۱۷/۸.

٦. المعارف، ص ٥٧٦.
٧. نك: الكامل، ٧٣/٢: السيرة النبوية، ١٩٤/١: نهاية الارب في فنون الادب، ج ١٦/٢١٩-٢٢٠.
٨. جامع البيان، ج ١٨/٢٤١: جوامع الجامع، ج ٢/٢١٢.
٩. التبيان في تفسير القرآن، ج ٨/٢٧١: تفسير السمعاني، ج ٤/٦.
١٠. لقمان، آية ٦.
١١. يوسف، آية ٣.
١٢. المفصل، ج ٨/٣٧٨: الأوتل، ص ٢٥.
١٣. قصه خوانان، ص ٤٠ به بعد.
١٤. تاريخ بغداد، ٣/٣٤٠ (ذيل شرح حال محمد بن ابى بكر القاص).
١٥. قصه خوانان، ص ٧٦.
١٦. محاضرات الأدبا، ١/١٧١.
١٧. ربيع البرار، ٣/٥٨٩.
١٨. البيان و التبيين، ١/٣٠٦.
١٩. ميزان الاعتدال، ٢/٢٨٩.
٢٠. الحوادث و البدع، ص ٩٩.
٢١. حال دوران، صص ٢١٣-٢١٥.
٢٢. الفهرست، ص ٣١٢ و ٣١٦.
٢٣. الغدير، ٣/١٣٥.
٢٤. حال دوران، صص ٢٣١-٢٣٤.
٢٥. النقض، ص ٦٥.
٢٦. همان، ص ٦٧.
٢٧. همان، ص ٢٥٢.
٢٨. به نقل از: بيست مقاله ٢/٢٤.
٢٩. النقض، ص ٢٥٢.
٣٠. همان.
٣١. همان، ص ١٥٠.
٣٢. على نامه، برگ ٤ز.
٣٣. همان.
٣٤. همان، برگ ٤پ.
٣٥. القصص، ص ١٠٨.

۳۶. علی‌نامه، مقدمه، ص ۲۳.
۳۷. دیوان ازرقی، ص ۷۶.
۳۸. سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، ص ۵۸.
۳۹. همان، ص ۶۰.
۴۰. همان، ص ۶۵.
۴۱. همان، ص ۶۷.
۴۲. النقص، ص ۶۷.
۴۳. سرچشمه‌ها...، ص ۹۳.
۴۴. تاریخ سیستان، ص ۷.
۴۵. سرچشمه‌ها...، ص ۹۷.
۴۶. شاهنامه، ۵۵/۱.
۴۷. دیوان امیر معزی، ص ۹۱.
۴۸. چهار مقاله، ص ۸۰.
۴۹. ظفرنامه، ۱/ بیست و یک.
۵۰. تاریخ محمدی، ص ۱۵۹-۱۶۰.
۵۱. رستم‌نامه، ص چهارده.
۵۲. داراب‌نامه، ۴۶۹/۲.
۵۳. نرم افزار دُرُج ۳.
۵۴. همان.
۵۵. کلیات شمس، ۲۵۵/۱.

منابع

- الاول، ابوهلال العسکری، تحقیق محمدالمصری و ولید قصاب، وزارة الثقافة والارشاد القومي، دمشق، ۱۹۷۵ م.
- البيان والتبيين، عمرو بن بحر جاحظ، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، مكتبة جاحظ، ۱۳۶۷ هـ / ۱۹۴۷ م.
- بیست مقاله از مقالات تاریخی و انتقادی و ادبی، محمدخان قزوینی، به اهتمام عباس اقبال، تهران، مطبعه مجلس، ۱۳۱۳.
- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۷ هـ
- تاریخ سیستان، ناشناس، تصحیح ملک‌الشعراى بهار، تهران، کلاله خاور، ۱۳۱۴.

تاریخ محمدی، مولانا شیخ حسن کاشی، به کوشش رسول جعفریان، کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، قم، ۱۳۷۷.

التبیان فی تفسیر القرآن، محمد بن حسن الطوسی، تحقیق احمد حبیب قصیر، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.

«تحول نقالی و قصه خوانی، تربیت قصه خوانان و طومارهای نقالی»، ایران نامه، سال نهم.

تفسیر السمعانی (۴۸۹ هـ)، تحقیق یاسر بن ابراهیم، دار الوطن الریاحن، ۱۴۱۸ ق.

جامع البیان، ابوحریر طبری (۳۱۰ هـ) تحقیق خلیل المیس، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۵ هـ

جوامع الجامع، طبرسی (۵۴۸ هـ) تحقیق مؤسسه النشر الاسلامی، ناشر: همان، قم، ۱۴۲۰ هـ

حال دوران (نگرش جامعه شناسانه به موسیقی از جاهلیت تا آغاز عباسیان)، اکبر ایرانی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۶.

«حماسه شیعی از قرن پنجم»، دکتر شفیعی کدکنی، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد، شماره ۳ و ۴، ۱۳۷۹.

حمزه نامه، ناشناس، به کوشش جعفر شعار، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷.

الحوادث و البدع، طرطوشی (حدود ۵۲۰ هـ) تحقیق محمد الطالی، تونس، المطبعة الرسمية، ۱۹۵۹ م.

خاوران نامه، حسام الدین خوسفی (چاپ عکسی نسخه موزه هنرهای تزئینی تهران)، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۸۱.

داراب نامه، طرسوسی، تصحیح ذبیح الله صفا، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۴۵.

دیوان ازرقی، تصحیح سعید نفیسی، زوآر، تهران، ۱۳۳۶.

دیوان اشعار، محمد بن عبدالملک، امیر معزی، تصحیح عباس اقبال، تهران، ۱۳۱۸.

رستم نامه، ناشناس، تصحیح سجاد آیدنلو، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۷.

سرچشمه های فردوسی شناسی، ریاحی، محمدمین، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲.

السیرة النبویة، ابن هشام (۲۱۸ ق) تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، مکتبه محمدعلی صبیح و اولاده، مصر، ۱۳۸۳ ق.

شاهنامه فردوسی، تصحیح خالقی مطلق، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۷.

ظفرنامه، حمدالله مستوفی، به کوشش مهدی مداینی، پژوهشگاه تحقیقات و علوم انسانی، تهران، ۱۳۸۰.

علی نامه (منظومه ای کهن)، سروده به سال ۴۸۲ هـ از سراینده ای ناشناس، مستخلص به ربیع، با مقدمه

محمد رضا شفیعی کدکنی، محمود امیدسالار، مرکز نشر میراث مکتوب، با همکاری ...، ۱۳۸۸.

الغدیر، علامه امینی، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، قم، ۱۴۱۶ هـ ق.

الفهرست، محمد بن اسحاق الندیم، ترجمه و تصحیح رضا تجدد، چاپخانه بانک بازرگانی تهران، ۱۳۴۶.

الکامل فی التاریخ، ابن اثیر (۶۳۰ هـ) گروه تحقیق، دار صادر، بیروت، ۱۳۸۶ هـ

کیمیای سعادت، ابوحامد غزالی، تصحیح خدیو جم، علمی فرهنگی، ۱۳۶۱.
متن‌های پهلوی، گردآورنده جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب آسانا، پژوهش سعید عریان،
سازمان میراث فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲.
المعارف، ابن قتیبه (۲۵۶ یا ۲۷۶ هـ) تحقیق ثروت عکاشه دار المعارف، قاهره،
المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، جواد علی دار العلم، بیروت، ۱۹۶۸ م.
میزان الاعتدال، محمد حسن ذهبی، بیروت، دارالمعرفه، ۱۹۶۳ م.
نرم افزار دُرُج ۳.
التقص، عبدالجلیل قزوینی، تصحیح محدث ارموی، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۸.
نهایه الأرب فی فنون الأرب، شهاب‌الدین نویری (۷۳۳ هـ) دارالکتب و الوثائق القونیه، قاهره، ۱۴۲۳ هـ.